



دکتر ایرج وامقی

سخنانی از مانی

چند متن مانوی که پس از این می‌آید همه مربوط به شخص مانی و آموزش‌ها و سپس گرفتاری و مرگ اوست. مانی که در زمان شاپور اول ساسانی ظهور کرد خود را آخرین پیامبری می‌دانست که خداوند برای راهنمایی بشر به زمین فرستاده است. شاپور دین او را پذیرفت و یا دستکم فرمان آزادی تبلیغ دینی را برای او صادر نمود اما بعدها به سعایت «کرتیر» موبدان موبد، مورد خشم و سخت بهرام قرار گرفت و در شهر گندیشاپور زندان افکنده شد و در همانجا بقتل رسید. این متن‌ها از مجموعه‌ای از یافته‌های «تورفان» که توسط بانوی دانشمند انگلیسی خانم «مری بویس» M. Boyce در شماره نهم نشریه Acta-Iranica بصورت حرف نویسی لاتین بچاپ رسیده برگرفته شده است. در ترجمه کوشش کرده‌ام تا حد امکان و تا آنجا که به معنی و مفهوم، لطمه‌ای وارد نشود، شکل اصلی زبان را حفظ کنم. بدیهی است که همه متن‌ها سالم بدست نیامده است. گسیختگی‌های مابین عبارت‌ها با سه نقطه نشان داده شده و هر جا که لازم آمده است در حواشی به توضیح آن پرداخته‌ام. گاهی نیز ضروری دیدم که برای فهم بیشتر مطلب و برخی واژه‌ها به ریشه آنها و مفاهیمی که روزگاری داشته‌اند و امروز فراموش شده اشاره‌ای بکنم.

در نخستین متن، مانی از همزاد خود که به او وحی می‌رسانیده است سخن می‌گوید. این همزاد در منابع ایرانی naryamíg و گاه به‌تنهایی yamíg آمده که دقیقاً به معنی همزاد است. ریشه اوستایی این واژه yāma (سنکریت: yama) و بمعنی «توأم» و «همزاد» است. در اساطیر ایرانی، نام «جم» که با خواهرش توآمان به جهان آمده‌اند — با تبدیل y به l همین واژه است.

این نام در اسناد قبطی مانوی بصورت sais و در آرامی توام tauma آمده این واژه اخیر را «تویوان» نیز خوانده‌اند که در زبان نبطی بمعنی قرین است (برای

تفصیل بیشتر نگاه: تقی زاده. مانی و دین او. ص ۷ و ۶۱ و نیز: ویدن گرن (اما ابن الندیم در الفهرست (ترجمه م. رضا تجدد. ص ۵۸۲) همان «توم» را در زبان نبطی بمعنی قرین می‌داند. بنا به نوشته کتاب اخیر، نخستین دستور توم یا نریمیک به مانی این بود که: «از این ملت کناره کن. تو از آنان نیستی و برتوست که پرهیزگاری و ترك شهوت رانی نمائی». در کفالیای قبطی مانوی آمده است که بوسیله وحی تمامی اسراری که قرن‌ها و نسل‌ها بر انسان مکتوم بود، بر مانی فاش شده است (نگاه: ویدن - گرن. ص ۴۱ - ۴۵).

نکته‌ای که لازم است تذکر داده شود درباره القاب مانی است که به صورت‌های گوناگون آمده است. فرشته (= پیامبر، رسول، فرسته و فرستاده) یغ (= خداوند)، کرفه گر و خداوند کرفه گر و خداوند روشنی و نظایر اینها.

در این ترجمه، هر جا واژه فرشته در اصل بوده آنرا به پیامبر یا رسول برگردانده‌ایم چه مفهوم کنونی این واژه بکلی چیز دیگری است، در حالیکه فرشته چنانکه خواهد آمد دقیقاً بمعنی فرستاده و رسول و پیامبر است. واژه یغ و خداوند را به خداوند [گار] تغییر دادیم و کرفه گر را بهمان صورت نگهداشتیم، بمعنی نیکوکار. ثوابکار. شماره گذاری متن‌ها از ماست و حروف لاتین مقابل عناوین، مربوط است به ترتیبی که در کتاب خانم بویس آمده است.

۱- مانی از همزاد خود سخن می‌گوید. [متن b]

۱- و اکنون نیز او خود با من همراه است و مرا خود دارد و پاید و به نیروی او با آز و اهریمن کوشم و مردمان را خرد و دانش آموزم و آنان را از آز و اهریمن رهایی بخشم.

۲- و بوسیله من، این چیز ایزدان و خرد و دانش انجمن روانان که از آن «نریمیک» دریافتم آموخته شد.

۳- ... به «نریمیک». پیش خانواده خویش ایستادم و راه ایزدان گرفتم (به پند ایزدان گرفته شدم) و این چیز که «نریمیک» به من آموخت، پس من آغاز کردم که به پند و استواران بگویم و بیاموزم و آنان چون شنیدند، شگفت زده شدند، چنانچون مرد زیرکی که تخم درختی نیک و بارور، اندر زمینی کشت شده یابد و شخم زند... و آنرا برد به زمین خوب آماده و ویراسته...

۲- قطعه‌ای کوتاه در شرح زندگی خود مانی (متن d)

۱- به نزد شاه آمدم. گفتم درود بر تو از ایزدان. شاه گفت که از کجائی؟ گفتم

- ۱- خانواده؛ متن: naf = خانواده، خاندان، قبیله، ملت. مانویان معمولاً جماعت خود را «ناف زنده» می‌خواندند. (نیز نگاه: متن ۷ با شماره ۶).
- ۲- استوران: awestwárán = بزرگان خانواده.

که پزشکم از بابل؟ زمین...

(چند سطر از میان رفته است)

۲- ... و به همه اندام‌ها آن کَنیزك درست (= سالم) شد. با شادی بزرگ به من گفت، که از کجائی تو [ای] خداوندگاره من و نجات بخش [من]... .

۳- بخشی از شرح گفتگوی مانی با تورانشاه (متن c)

۱- پیامبر^۶ و «ارداو»^۷ به هوا رفتند. گفت چه چیز بزرگتر^۸؟ ارداو گفت: سپاه من. پیامبر گفت دیگر از این چه بزرگتر^۸؟ گفت: زمین که هرچیز را برد (= حمل کند؟). دیگر گفت که از اینان چه بزرگتر؟ ارداو گفت: آسمان... گفت که: از این چه بزرگتر؟ گفت: مهر و ماه. [گفت] دیگر چه روشتر؟ گفت که... دانائی.

۲- پس تورانشاه^۹ گفت: از همه اینان تو بزرگ‌تر و روشتری، چه، تو خود

۳- پدر مانی، پاتک یا پتیک یا پتک یا به گفته ابن ندیم در الفهرست، فق از اهل همدان بوده ولی مادرش - که در منابع گوناگون به نام‌های مختلف آمده - از دودمان اشکانی است. خود مانی در بابل چشم به جهان گشود و از اینجهت خود را از بابل، و بابل را قلب و مرکز زمین می‌دانست. در یک متن دیگر که ظاهراً از خود مانی است مکرر به این معنی تصریح دارد. می‌گوید: «شاگردی فیض یافته‌ام که از بابل زمین نشأت گرفته‌ام - نشأت گرفته‌ام از زمین بابل و بر در راستی ایستاده‌ام. جوانی هستم شاگرد که از بابل زمین فراز آمده‌ام. فراز آمده‌ام از زمین بابل که خروش افکنم در جهان» (نگاه: کتاب خانم بویس. متن CV بند ۲۱)

۴- شاه و کنیزکی که در این متن بدانها اشاره شده است شناخته نشده‌اند. اما متن نشان‌دهنده است بر اینکه مانی طبابت هم میکرده. چنانکه پس از این نیز خواهیم دید.

۵- خداوندگار؛ متن: یغ bag. از فارسی باستان: *baga*

۶- پیامبر؛ متن: *frèstag* = پیامبر، فرستاده، رسول. اوستا: *fraësta*. چنانکه گفته شد، چون این واژه امروز در مفهوم دیگری بکار می‌رود، و وافی به مقصود مندرج در متن‌ها نیست بجای آن پیامبر را آوردیم. (برای ریشه این واژه نگاه: ایرج وامقی. آنگد روشنان، چیستا، سال یکم شماره ۱۵ - ص ۳۱).

۷- اردو: *ardâw* = عادل، درست، پاک، مقدس و گاه بمعنی «برگزیده» از درجات روحانی جامعه مانوی. در اینجا احتمالاً مقصود شخصی است که نجات یافته و به بهشت مانوی می‌رسد.

۸- بزرگتر؛ متن *burzistar*، بلندتر. خود واژه *burzist* صفت عالی است (*burz + ist*) و سی علامت تفصیلی "*tar*" را نیز بدنبال دارد و در واقع باید ترجمه تحت‌اللفظی آن بشود «بزرگترین تر». اما معلوم است که نویسنده، تنها صفت تفصیلی را در نظر داشته. بنابراین میتوان گفت که بهنگام نوشته شدن این متن پسوند *- ist* یک پسوند فعال نبوده و مرده بشمار می‌رفته است. چنین است در مورد واژه *wuzurgist[ar]*. نیز می‌توان احتمال داد که متن آن میشود: «بزرگتر از همه».

۹- توران شاه: مقصود از توران در آن روزگار، بخشهای جنوب شرقی ایران، یعنی بلوچستان و مکران بوده است و تورانشاه فرمانروای این بخش‌ها است که در این هنگام «پیروز» پسر «اردشیر» و برادر «شاپور یکم» چنین ستمی داشته است. او از نخستین کسانی است که به دین مانی گروید. مانی در آغاز کار تبلیغی خود - که قاعدتاً می‌باید از بابل آغاز شده باشد - بار سفر بست و بسوی هندوستان رهسپار شد. اما ظاهراً تا حدود بلوچستان و پاکستان امروزی پیش‌تر نرفت.

براستی بودائی^{۱۰}. پس آن دیناور به توران شاه گفت: این گونه کن. چنان...

(چند سطر از میان رفته است)

۳- ... [به] شهر ها آمد، کرفه گر و بزه گر، کردارهای ارداوان و نیوشاگان.

۴- پس چون توران شاه و آزادان این سخن شنودند، شاد شدند و باوری^{۱۱}

پذیرفتند و با پیامبر و دین او دوست شدند.

(چند سطر از میان رفته است)

۵- پس، برادران [در] پیش کرفه گر نماز بردند و پیامبر به توران شاه داستانی^{۱۲}

گفت: مردی بود و [او را] هفت پسر بود. چون زمان مرگ در رسید، پسران را فرا خواند...

(مقداری ناخوانا است)

۶- ... ازجمند کن. و چون توران شاه دید که کرفه گر برخاست، پس خود از

دور به زانو ایستاد و خود فراز شد و او را بوسید. پس به کرفه گر گوید که: «تو بودائی و ما مردم گناهکار هستیم. نه شایسته [است] که تو به نزد ما آئی... چند پا (= گام-قدم) ما به نزد تو آئیم. بقدر شایسته...»

(چند سطر از میان رفته است)

۷- نجات برای ما باشد، چند پا که تو بسوی ما آئی، آنقدر نه شایسته [است]

و گناه باشد برای ما. پس کرفه گر او را آفرین کرد. و به او می گوید که ستوده باشی، چنانکه اندر جهان و میان مردمان، فرخ و سزاواری. آنگونه نیز، به روز سرانجام روان [در] چشم ایزدان فرخ و ازجمند باشی و میان ایزدان و مقدسان کرفه گر [در بهشت] جاودان انوشه باشی. پس... دست [او را] گرفت.

۴- آخرین گفتگوی مانی با بهرام یکم (متن n)

۱- مانی... آمد که او را «نوح زادك تركمان» و «کوشتیه»... «ابزخیای

۱۰- بودا؛ متن: but = بت. واژه بت که در فارسی معادل، صنم عربی و در مفهوم مجسمه های

مورد پرستشی که بدست انسان ساخته شده، بکار می رود، همین واژه است. نیز از این متن معلوم می شود که تورانشاه پیش از گرویدن به مانی «بودائی» بوده است.

۱۱- باوری: wawarift = ایمان، اعتقاد، از ریشه اوستائی: var = گرویدن، معتقد

شدن. در فارسی «آور» بمعنی یقین و آوری بمعنی یقیناً، بحقیقت (بصورت قید) بکار رفته (نگاه: لغت فرس اسدی). در این بیت بمعنی ایمان:

هرچه کردی نیک و بد فردا به پیشت آوردند
بی شک ای مسکین اگر در دل نداری آوری
(شیخ روزبهان)

۱۲- داستان؛ متن: azend = داستان اخلاقی، داستانی که متضمن يك نتیجه اخلاقی باشد.

پاریسیک^{۱۳}» همراه بودیم و شاه [در] بزم نان خوردن بود و هنوز دست نشسته بود. و اندرون شدند پاسبانان و گفتند که مانی بردارست و شاه به خداوند [گار] پیغام فرستاد که یک زمان بیای تا من خود به [سوی] تو آیم. و خداوند [گار] باز به یک سوی پاسبان نشست تا شاه دستشست، چه [شاه] خود نیز به نخجیر رفتن بود.

۲- واز خورن (= سفره) برخاست و یک دستش بر «ملکه سکانشاه^{۱۴}» افکند و یک دست بر «کردیر^{۱۵}» پسر «اردوان» و فراز بسوی خداوند [گار] آمد و به سر سخن^{۱۶} (= به آغاز سخن) به خداوند [گار] چنین گفت که: «خوش نیامدی!» و خداوند [گار] او را گفت که: «[من] چه گناهی کرده‌ام؟» شاه گفت که من سوگند خوردم که ترا بدین زمین نگذارم رسیدن. و با خشم به خداوند [گار] چنین گفت: «که ای و برای چه بایسته‌اید؟ که نه به کارزار روید و نه نخجیر کنید. شاید برای این پزشکی و این درمان^{۱۷} بردن بایسته‌اید و این نیز نکنید.»

۳- و خداوند [گار] او را چنین پاسخ داد که: «من به شما هیچ بدی نکرده‌ام. چه، همیشه گرفه کردم به شما و تخته شما. و بسیار و فراوان بنده شما که من دیو و دروج از آنها ببردم و بس بودند که از بیماری خیزاندم و بس بودند که تب و لرز چند ساله از آنها دور کردم و بس بودند که به مرگ آمدند^{۱۷} و من ایشان...»

۱۳- هر سه از اتباع مانی هستند. ابراخیا در سفر تبلیغاتی یکی از مبلغان مانوی او را همراهی کرده و کوشتهای مانی، توأمآ نامه خطاب به «سی‌سی‌نیوس» جانشین مانی را امضا کرده بودند (برای تفصیل نگاه: دیدن گرن. ص ۱۰۰). درباره «نوح‌زادک»، تقی‌زاده (مانی و مانویت ص ۱۲) می‌نویسد که او «مترجم مانی بوده و وی بوسیله او با پادشاه حرف میزد» و در کنار این نام شکل سریانی آن «بار نوح» را می‌آورد - که همان معنی را می‌دهد - ولی مأخذ خود را ذکر نمی‌کند. قبول این مطلب که مانی زبان پهلوی‌ساسانی را نمی‌دانسته و نیازمند مترجم بوده، البته مشکل است. مانی نخستین کتاب خود - شاپورگان - را به این زبان نوشته و به شاپور ساسانی هدیه کرده است. از سوی دیگر پدر و مادر مانی هر دو ایرانی بوده‌اند چگونه میتوان پذیرفت که او آنچنان با این بیگانه بوده که به ترجمان احتیاج داشته است؟

۱۴- ملکه سکانشاه از منسوبان شاه بوده و چنانکه از این عنوان برمی‌آید همسر او، فرمانروای سیستان بوده است. ویدن گرن نوشته است که این زن بعدها، به همسری بهرام سوم نواده بهرام اول درآمد!!

۱۵- کردیر یا کرتیر، پسر اردوان، با کرتیر موبدان موبد معروف دوره اردشیر و شاپور و بهرام اول و دوم یکی نیست. تقی‌زاده - بنقل از هرتسفلد - این کرتیر اخیر را با تنسر معروف (یا توسر، یا دوسر) یکی میدانند. و تغییر خاطر شاه را نسبت به مانی به تفتنین این کرتیر - نه کرتیر پسر اردوان که در این متن نام او آمده است - منسوب می‌دارد. اما مطابق آنچه در کتاب مواظ قبطی در شرح مفصلتر این دیدار آمده: «کرتیر به او گاندروس» گفت و هر دو با هم پیش «مسنور» موبد شکایت کردند و او به شاه گفت... این کرتیر نمی‌تواند آن «متنفذ بزرگ معروف و نافذالکلام» باشد که نام و تصویرش در کتیبه‌های متعدد آمده و حتی خود کتیبه مفصلی دارد. چنین شخصی احتیاج نداشت که شکایتش را با دو واسطه به شاه برساند.

۱۶- متن pa dsar saxwan = در آغاز سخن، در ابتدای صحبت.

۱۷- متن تأیید می‌کند آنچه را پیش از این آوردیم، که مانی طبابت نیز می‌کرده است.

۵- بخشی از شرحی درباره آخرین ساعات‌های زندگی مانی در زندان (متن ۵)

۱- ... با سرودها... خروهوخوانان ۱۸ و پاکی «گریوزنده» ۱۹... هریک، کمک به‌دین آموزید. و سست مباحثید از رنج خداوند بردن، زیرا که شما مزد و پاداش کرفه و زندگی جاوید دربرترین بهشت یابید.

۲- پس فرمود نامه مهر واپسین ۲۰...

۱۸- خروه خوان، در متن‌های مانوی بمعنی «واعظ اندرزگو» آمده است (نگا: یادداشت شماره ۲۱ همین نوشته).

۱۹- گریو زنده: *griw-zindag* - در دین مانی یکی از ایزدان آفرینش دوم و نام معروف‌ترش «مهریزد» است. ابن‌الندیم آن را روح‌الحیات آورده و هموست که اورمزد بیغ را از اسارت در جهان ظلمت نجات می‌دهد. هر دو بخش این واژه مرکب در تعالیم مانوی مفاهیم خاص دارند. الف: گریو، در اوستا واژه ابریمنی است برای «گردن» که در فارسی «گریوه» بمعنی «گردنه» و نیز «گریبان» (پهلوی: *griv pân*) از آن است. اما در متن‌های مانوی از این واژه، همواره نفس، روح و جان اراده می‌شود که در اصل از عالم مینوی است و در جهان تاریکی گرفتار شده. گریو زنده، نماینده روح‌های اسیر شده در جهان مادی است. نام دیگر این ایزد «باد زنده» است. در آفرینش سوم مانوی نیز ایزد دیگری بنام «عیسای زنده» وجود دارد.

ب: از واژه «زنده» نیز - که نزد پیروان مانی از اهمیت خاصی برخوردار است - مفهوم آگاه و بیدار و عارف نسبت به اصل بشر و خلقت انسان اراده می‌شود. مانویان معمولاً گفتار مانی را «سخن زنده» و جمع خود را «ناف زنده» می‌خواندند. مانی کتابی داشته بنام «انجیل زنده» و کتاب دیگری بنام «گنج زندگان» - که کتاب اخیر در عربی بنام «کنز‌الاحیاء» ترجمه شده - خود مانی را نیز «مانی زنده» می‌گفته‌اند که در یونانی از اصل سریانی «مانی خیوس» آمده (*Mani = Xayos*) = زنده و همیشه با حی در عربی، جزء میانی واژه‌ای که امروز در زبانهای اروپائی برای مانویگری بکار می‌رود: *mani-chae-an* از واژه سریانی اخیر است.

۲۰- خانم بویس نوشته است که «از این چند کلمه میتوان دریافت که مانی در ده‌های واپسین زندگی برای پیروان خود وصیت‌نامه‌ای نوشته و بجا گذاشته است». در یک متن دیگر از این «مهر نوشته» یا آنچه‌آنکه در متن آمده: *frawardag-muhr* چند سطر باقی مانده ولی با عنوان: *muhr-dib* و بهمان معنی (نگا: کتاب خانم بویس. متن *cu* بند ۱). این وصیت‌نامه هر سال در جمع مانویان، در جشن بزرگ مانویان بنام «*bemâ*» که روز پس از روزه یکماهه و در واقع «عید فطر» و بزرگترین جشن آنان بود خوانده می‌شد. در زبور قبطی مانوی درباره این روز آمده که «بما» روز شادی است. در آن روز زمین پراز شکوفه است و زمستان گذشته شب «بما» را مانویان احیاء می‌گرفتند و به شادی می‌گذرانیدند. زیرا در باور آنان شادی علامت خدای روشنائی و حزن علامت اهریمن یا خدای تاریکی است و باید آنها را از میان برداشت. ظاهراً رهائی روان مانی را از بند جسم تاریک مادی ظلمانی باعث جشن و شادی می‌دانستند. مانویان در این شب گرداگرد تختی که به یاد مانی بر فراز مجلس می‌نهادند و تصویری از مانی را بر آن قرار می‌دادند، حلقه می‌زدند. این تخت دارای پنج پله و احتمالاً شبیه به منبرهای خودمان بوده است. معتقد بودند که نیمه شب مانی از آسمان نزول می‌کند و بر فراز تخت می‌نشیند. در آهنگام این «مهرنامه» یا وصیت‌نامه مانی خوانده می‌شد. (برای تفصیل نگا: تقی‌زاده - مانی و دین او - ص ۵۳-۵۲) ویدن گرن، شرح بسیار دلکشی، درباره مراسم جشن «بما» از روی مینیاتورهای مانوی در کتاب خود آورده است (ص ۴)

۳- ... آموزش... بدست مار آموی^{۲۱} هموزاك، به همه دین فرستاد و همه فرزندان و نیوشاگان، ارداوان و نیوشاگان به خداوند [گار] کرفته گر نماز بردند و خداوند [گار] روشنی همه را بدروود کرد و گریان از نزد او رفتند و «اوزای^{۲۲}» هموزاك و دو [نفر از] ارداوان...ند.

مرگ مانی (متن p)

پهلوی اشکانی

۱- همچون شهرباری که زین (= سلاح) و جامه [رزم] را بدر آورد دیگر [بار] جامه شاهوار، درپوشد، بدانگونه، پیامبر روشنی، جامه رزمگاهی از تن بدر کرده و به «ناو روشنی» در نشست و جامه^{۲۳} خدائی پذیرفت و دیهیم روشن و بساك زیبا. و به شادی بزرگ با خدایان روشنی که از راست و چپ [او] شوند، با چنگ و سرود شادی پرواز کرد، به ورج خدائی، همانند [يك] پرتو تند [گذر]، [با] چهره‌ای تابناک: شتابان به راه ستون نورانی افتخار و گردونه ماه، [به] انجمن خدائی. و [جاودان] ماند با پدر اور مزد بیغ^{۲۴}.

۲- و یتیم گذاشت و [به] سوگواری، همه رمله پاکي را. چه کدخدای از باززائی

۲۱- آمو یا مار آمو از پیروان اصلی مانی و کسی است که مطابق این متن، وصیت نامه مانی را از زندان بیرون آورده است در بخش دیگر بازمانده از این وصیت نامه (نگاه: یادداشت قبل. متن CU) باقیمانده، مانی این شخص را با عنوان «عزیزترین پسر» یاد کرده است. توضیح دیگری که لازم است مربوط است به واژه «هموزاك» (در متن homòzàg) این واژه دقیقاً بمعنی «آموزنده» و «آموزگار» است در سلسله مراتب روحانیان دین مانی، بلافاصله پس از شخص مانی قرار می‌گیرد. هموزاكها دوازده نفر بوده‌اند و جانشین مانی (یا بهرحال رئیس دین) باید از میان آنان انتخاب می‌شد. بدانها «موزك» و «دین‌سالار» نیز گفته می‌شد. پس از این‌ها «اسپسگان» یا اسف‌ها قرار داشتند به تعداد ۷۲ نفر. گروه بعدی «مستگان» یا «مان‌سالاران» بودند به تعداد ۳۶۰ نفر و بالاخره آخرین گروه روحانیان را «برگردگان» تشکیل می‌دادند که تعداد مشخصی نداشتند و بدانها «ارداویزد» و خروصخوان نیز گفته میشد (نگاه: یادداشت شماره ۱۸) که وظیفه آنها موعظه دینی و ارشاد توده مردم مانوی منجیب بود که با نام عمومی «نغوشاگان» (نغوشاك، فارسی نیوشا = نیوشنده، شونده) شناخته می‌شدند.

۲۲- اوزای از پیروان نزدیک و مقرب مانی و یکی از «هموزاكها» بوده است. تقی‌زاده می‌نویسد «این شخص تا دم مرگ با مانی بوده است» (تقی‌زاده، ص ۱۴) اما متن بعدی صراحت دارد که «شب شب» اوزای زندان و مانی را ترك کرده است.

۳۳- خانم بویس آورده است که این سه - جامه، دیهیم و بساك - نشانه‌های نجات هستند و بهروان‌های نجات یافته تعلق می‌یابند.

۲۴- خدای اصلی در دیانت مانی «زروان» - بمعنی زمان و زمانه - نام دارد و اورمزد بیغ فرزند اوست و اساساً ماجرای آفرینش انسان، از جمله اورمزد به جهان تاریکی برای نجات عناصر نور محبوس در ظلمت و شکست و اسارت او آغاز می‌شود.

آزاده شد و این کده...

(چند سطر از میان رفته است)

۳-... و پادشاهی [] . اختر، به چهار [روز] گذشته از شهریور ماه، شهریور روز دوشنبه و ساعت یازده^{۲۶}، اندر استان «خوزستان» و شهرستان «بیلاباد^{۲۷}» [بود] که پرواز کرد آن پدر روشنی، به کردگاری، به خانه روشن خود.

۴- و از پس رهائی پیامبر از باززائی، «اوزای^{۲۸}» هموزاک این گواهی به همه^{۲۹} دین داد، آنچه اندر سپاه دید. بخاطر آن که در آن شب شنبه، «اوزای» آنجا پیش [گاه] پیامبر را ترك کرد و بس گرفته که از پدر روشنی، به زبان، برای همه^{۳۰} دین، آورد. ۵- و از پس رهائی پیامبر روشنی از باززائی، آنگاه انجیل، ارتنگ^{۲۹} و جامه^{۳۰} و چوبدستی^{۳۰} [او] ... سی سین...

۲۵- از باززائی آزاد شد؛ متن: *parnibrād* . از واژه سنکریت: *parinirvāna* و *nirvan* (در فارسی بصورت «نیروانا» در ترجمه‌های جدید آمده است) این اصطلاح در دین بودا بیان کننده مرتبه‌ای است که راهب بودائی با رسیدن به آن از قید تناسخ آزاد می‌شود و دیگر، به جهان مادی باز نمی‌گردد. ظاهراً مانی این اصطلاح را از آنان گرفته و دقیقاً به همان معنی نیز بکار رفته: (*parnibrān*) ، یعنی رهائی از «تناسخ». و ما بجای تناسخ واژه «باززائی» را بکار برده‌ایم. برای تناسخ واژه‌های دیگری نیز در متن های مانوی بکار رفته و آن «*àzòn*» است و دیگری *dizwasti* «نگا: ایرج وامقی. انگد روشنان. یک شعر بلند مانوی. مجله چیستان - سال یکم شماره ۱۵ ص ۵۱ و نیز: یادداشت شماره ۳۸). تقی زاده در مورد مرگ مانی و اشاره به همین متن می‌نویسد: «به اصطلاح مانوی، وی منحل شد» (ص ۱۴) و معلوم نیست که آیا از انحلال مقصود او همین واژه است یا در متنهای مانوی به زبانهای دیگر (سریانی، قبطی، سغدی و...) چنین تعبیری بکار رفته است؟

۲۶- تقی زاده مرگ مانی را مقارن غروب آفتاب ذکر کرده (ص ۱۴ ح ۲) و چون مطابق حساب خود او قتل در روز ۲۶ فوریه سال ۲۷۷ میلادی اتفاق افتاده (مطابق ۱۷ بهمن ماه کنونی)، بنابراین باید مقصود از ساعت یازده، یازده ساعت بعد از طلوع خورشید باشد.

۲۷- بیلاباد: *bèlâbâd* . یا (پلاپات) نام سریانی شهر «گندیشاپور» است. توجیحات دیگر از قبیل اینکه بوسیله «بیل» آباد شده بيمورد است. ۲۸- (نگا: یادداشت شماره ۲۲ همین نوشته).

۲۹- دو کتاب از کتابهای مانی است. نخستین را «انجیل زنده» نیز گفته‌اند. ارتنگ یا ارژنگ (در متن: *ardahang*) - که در کتب فارسی به شکل اخیر بیشتر آمده - ظاهراً کتاب تصاویر و نقاشی‌ها بوده و برای تفهیم بیشتر مطالب غامض دینی، همواره همراه سایر کتب از آن استفاده می‌شده است. این‌جانب، به همین منظور و برای نشان دادن فلسفه تکوینی دین مانی نقشه‌ای ترسیم کرده که در جلد دوم نامه فرهنگ ایران، گردآورده فریدون جنیدی، بضمیمه متن مانوی که درباره چگونگی آفرینش انسان است بچاپ رسیده.

۳۰- درباره قیافه و طرز لباس پوشیدن مانی گفته‌اند: «مانی چوبدستی از آبنوس در دست و کتابی زیر بغل داشت. بالا پوشی لاجوردی و شلواری گشاد از پارچه زرد و سبز پوشیده بود. جامه مانی مانند جامه روحانیان میترائی بود» و این مطالب را به نقل از «سی سین» یا «سی سینوس» جانشین مانی آورده. سی سینوس نیز توسط بهرام دوم به دار آویخته شد. (برای تفصیل نگا: ناصح ناطق. زندگی مانی و پیام او - ص ۱۹۹). متن فوق گویاست که آنکس که تا آخرین لحظه زندگی مانی همراه او بوده و لوازم شخصی او را نیز تحویل گرفته، همین «سی سین» است نه کس دیگر.

ع- دستورهائی برای نیوشاگان (متن ۷)

- ۱-... بخشایش کنند، که آنان را نکشند، چونانکه در وندان [می] کشند^{۳۱} اما گوشت مرده همه دام [ها] هر جا که یابند - خواه مرده، خواه کشته^{۳۲} - بخورند و هر جا یابند، اگر به بها، اگر به مهمانی و اگر به دانش^{۳۳} بخورند. آنان [را] این چند [چیز] بس. این نخستین اندرز نیوشاگان [است].
- ۲- و دیگر اندرز، که دروغزن مباحند و به یکدیگر ناراست مباحند.
- ۳- ... و به راستی بروند. و نیوشاگ با نیوشاگ آنچنان دوست باشند که به برادر و همناف خویش دوست باشند. چه ناف زنده و هستی روشن^{۳۴} را فرزند هستند.
- ۴- و سدیگر اندرز، که بر کس تهمت زنی نکنند و بدان چیز که ندیده اند، بر کس گواهی دروغ ندهند و به دروغ بر چیزی سوگند نخورند و دروغزنی...

۷- دستورهائی برای نیوشاگان (متن ۸)

- ۱- ... به صدقه^{۳۵} [دادن] و به... ایار منشی^{۳۶} با [ارداوان] آمیزند. آنان با همه دل، به ایار منشی توخشند و آنان را دوست‌اند چنانکه [گوئی] با آنان هم تخمه‌اند.
- ۲- آنان با این دو نشان با [هم] پیوسته‌اند، با نشان عشق و با نشان ترس که ایشان از آنان پذیرند. [آنان] را محترم دارند چنان [کسی] که خداوند و خدای خویش را [محترم] دارد و ترسد از رد کردن فرمان آنان و نه پذیرفتن این چیزهای پنهانی که آنها به هر زمان از آنان می‌شنوند. و بهمین گونه از دژکرداری و آزرگی ترسد و پرهیزند و برای دانش حقیقی [با آنان] بسختی آمیخته‌اند.

۳۱- مقصود ظاهراً این نیست که نوع ذبح حیوان توسط مانویان با دیگر ادیان - دروندان - تفاوت دارد. جمله بعدی نشان می‌دهد که اصلاً گویا ذبح - بهر شکل مطرح نبوده است.

۳۲- نگا: یادداشت قبلی.

۳۳- داشن: dasin. هدیه، دهش، صدقه، خیرات. در خط پهلوی کتابی ساسانی «دهشن» و «داشن» یک املاء دارند. اما خط مانوی آنرا دقیقاً «داشن» ضبط کرده است. پس در فارسی «دهش» از پهلوی جنوبی یا پارسیک و «داشن» از پهلوی اشکانی باقیمانده است. در ویس و رامین بکار رفته است:

بدین کار و بدین گفتار نیکو ترا داشن دهاد ایزد به‌مینو

۳۴- ظاهراً مقصود از ناف زنده و هستی روشن، همان جامعه مانوی است. «نگا: یادداشت شماره ۱»

۳۵- صدقه؛ متن: rawəngàn. هیچیک از افراد طبقات روحانی دین مانی (نگا: یادداشت ۲۱) حق پختن غذا نداشتند و این کار را نفوشاگان برای آنان انجام می‌دادند. از اینجهت در سفر های تبلیغی، همواره یک نفوشاک به‌مراه روحانی بود. غذائی که این نفوشاک برای روحانی تهیه می‌کرد - البته روزی یک بار نه بیشتر - عنوان rawəngàn یا صدقه داشت.

۳۶- ایار منشی؛ متن: hayyàr-bùdih. = یار بودن، دوست بودن. بخش اول hayyàr در پهلوی: ayyàr بمعنی یار و دوست است. واژه «عیار» در نوشته‌های فارسی معرب همین کلمه است.

۳- اما به اندرز و کرده‌ها هنوز کم‌اند. زیرا که به‌کنش جهان و آرزوی ۲۷ آز و شهوت ۲۷ نر و ماده آمیخته‌اند.

۴- ... و بدین سبب که نیوشاگان از ارداوان کم هستند، از این جهت، آنها را گردش (= باززائی)، طولانی و بی‌وقفه بود تا جائی که آنها را مناسب است [که] از آن باززائی ۲۸ پاک کرده شوند بخاطر آنکه آنها، جهان و بزه‌گری [آن را] بطور کامل کنار ننهاده‌اند، چنانکه ارداوان کنار ننهاده‌اند. چه ارداوان، همه جهان و آرزوی [آن را] کنار نهادند و به آن يك خواست یزدگردی کامل شدند.

۵- و بدین دو نشان [نیوشاگان و ارداوان] بحقیقت، به يك اندیشه ایستاده‌اند، به نشان عشق و به نشان ترس، زیرا که آنان همه آرزوها، همه گردش‌ها (= باززائی‌ها) و پریشانی‌ها و همه ناشادیها و ویرانی‌ها را کنار نهادند و بدون آلودگی نجات یابند و روند و اندر آن جهان بزرگ و ستوده، پذیرفته و انجمن شوند و اندر آن روشنی...

۸- در بدیهای خوردن گوشت و نوشیدن شراب (متن w)

۱- ... سدیگر [این]، که نادان شود، چهارم [این] که جان‌ریمن شود. پنجم [این] که شهوت ۲۹ افراید. ششم [این] که دروغگو ۴۰ شود. و هفتم [این] که، به بسیار، تهمت زننده شود. هشتم [این] که صدقه او پاک کرده نشود. نهم [این] که درویشان بی‌کرفگی شوند (= نادرستکار). دهم [این] که با پختن [گوشت] گناهکار شود. یازدهم [این] که منش [او] بشود. دوازدهم [این] که بیش اوژدن آرزو کند.

۲- و کشنده نه گونه است. يك [این] که خود اوژنده و دیگر [این] که آرزوی [کشتن] کند. سدیگر [این] که [دیگران] را وادار کند. چهارم [این] که خورد. پنجم [این] که [به] خوردن دهد. ششم [این] که آموزش دهد. هفتم [این] که فروشد. هشتم [این] که خورد. و نهم...

۳- از می و مستی نه‌گونه زیان و گناه بود. يك [این] که بیهوش شود. ددیگر [این] که دردمند شود. سدیگر [این] که پشیمان شود. چهارم [این] که بدسخن شود. پنجم [این] که ترس افتادن بود (?). ششم اینکه پادافراه یابد. هفتم [این] که... بی‌شرم شود...

۳۷- واژه‌ای که به «آرزو» برگردانده‌ایم در اصل pargàmisen و واژه‌ای که به «شهوت» برگردانده‌ایم در اصل awarzòg = آرزو بوده است. واژه اخیر در متن‌های مانوی غالباً بمعنی شهوت بکار رفته است.

۳۸- باززائی. متن: dizwasti = حیات دوباره، بار دیگر به‌جهان آمدن، تناسخ

۳۹- شهوت؛ متن: آرزو (نگا: یادداشت شماره ۳۷)

۴۰- دروغگو؛ متن: zùrwàz واژه مرکب است از دو جزء. جزء اول zùr بمعنی دروغ، فریب، ریا. از فارسی باستان: zurah، در ترکیب zura-kara = بدکار، فریبکار، شریر که در کتیبه بیستون آمده «نگا: کتاب دستور زبان فارسی باستان. از: کنت. ص ۲۱۱ و نیز کتاب پهلوی نیرنگ ص ۲۳۲) جزء دوم واژه از ریشه vak اوستائی است بمعنی: گفتن.

۹- مانی بر تریهای دین خود را شرح می‌دهد (متن 'a)

۱- دینی که من گزیده‌ام. از دیگر دین‌های پیشینیان، بده چیز بیش [تر] و بهتر است. یك [این] که دین گذشتگان، به يك کشور^{۳۱} و به يك زبان بود. اما دین من، این گونه، به هر کشور^{۳۱} و به همه زبان ها آشکار شود و به کشورهای دور [دست] آموخته شود.

۲- ددیگر (این) که دین پیشینه [یان] تا سالاران پاك اندر آن بودند... و چون سالاران مردند، آنگاه دینشان تباہ شد و به اندرز و کردها سست شدند و به... اما دین من با کتاب‌های زنده^{۳۲}، با هموزاگان، اسپسگان، گزیدگان و نیوشاگان^{۳۳} و به‌خرد و کردها تا به ابد، پیاید.

۳- سدبگر [این] که جان‌های پیشینیان، آنان که به دین خویش کارهای نیک انجام ندادند، به دین من آیند، خود ایشان [را] در رستگاری بود.

۴- چهارم [این] که این الهام «دوبن^{۳۴}» و کتابهای زنده، خرد و دانش من از آن دین پیشینیان بیش‌تر و به [تر]ند.

۵- پنجم [این] که همه کتاب‌ها و خرد و پند و اندرز^{۳۵} دین‌های پیشینیان، چون به این دین من...

۴۱- کشور؛ متن sahr = شهر. دو مفهوم شهر و کشور در زبان‌های باستانی با امروز تفاوت دارد. در واقع شهر در معنی کشور کنونی و کشور در مفهوم اقلیم بکار میرفته. کشور ایران در زمان ساسانیان «ایران‌شهر» گفته می‌شده است. اینکه می‌گوید که دین برگزیده او برای همه کشورها و به همه زبان‌هاست بیان جهانی بودن دین مانی و پیام او برای نجات بشریت است نه مردم ناحیه خصوصی.

۴۲- نگا: یادداشت شماره ۱۹.

۴۳- (نگا: یادداشت شماره ۲۱).

۴۴- الهام دو بن. مقصود دو اصل روشنائی و تاریکی است که در دین زرتشت بصورت نیکی و بدی است و مانی در این وجه، تعبیر خود را کاملتر می‌داند.

۴۵- پند و اندرز؛ متن: āzēnd (نگا: یادداشت شماره ۱۲).

آینده: آقای قاسم اسماعیل‌پور مطلق مقاله مهمی از آسموسن با عنوان «تاریخچه مطالعات مانوی» ترجمه کرده‌اند که در اختیار ماست و در یکی از شماره‌های آینده چاپ خواهد شد.

خطای یزشک

یکی از نقاشان هموطن که سالهای آزرگار بخاطر حرفه‌اش زحمت کشیده بسود ولی چیزی نشده بود، نزد شادروان استاد عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامه کیهان رفت و گفت: من فن نقاشی را ترك کرده و تصمیم دارم طبیب شوم. استاد فرامرزی دستی به‌شانه نقاش زد و گفت: ترك کردن نقاشی و روی آوردن به طبابت نشانه سرعقل آمدن شماست، چون خطائی که در تصویر نقش می‌گردد همه آن را دیده و درك می‌کنند، اما خطای طبابت را معمولا خاك می‌پوشاند.

احمد حبیبی (ستک‌هرمزگان)